

مضامین انتقادی و تعلیمی طنز در اشعار حافظ

و سرآمدان سبک هندی*

طاهره مهاجر شیخی^۱

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سبزوار - ایران

سید محمد علوی مقدم^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سبزوار - ایران

چکیده

حافظ در نزد ایرانیان پایگاهی بس بلند دارد. زبان شیرین و کلام تأثیر گذار او شهره‌ی خاص و عام است. هنر مطایبه و طنز، جزو مختصات بیان خواجه است. حافظ در زمانه‌ای می‌زیسته که ریاورزی و ظاهر پرستی‌های زاهدان و جور و تزویر حاکمان، دل شاعر را به درد می‌آورده است. حافظ با زبان فاخر و شوخ طبعانه، معایب زمانه و زاهدان و پارسایان و شیوخ وابسته درباری را بر ملا می‌کند و قصد اصلاح‌گری دارد. دوره صفوی نیز گرچه از نظر سیاسی از ثبات بیشتری نسبت به دوره حافظ برخوردار است اما از نظر تعصب مذهبی حاکم با آن دوره مشابهت دارد و مانند دوره حافظ، دربار، مملو است از پارسایان و شیوخ و واعظان ومفتیان‌ی که مدعی زهد و تقوی هستند و از درک معانی عرفانی بازمانده‌اند. شاعران این دوره مستقیم و صریح و کمتر به کنایه به مبارزه با ظاهرسازی، خود بینی، ریا، تزویر و مدعیان خدمت به مردم برخاسته‌اند و طنزهایی دل‌نشین و گاه گزنده و ماندگار را در شعر و ادب پارسی به یادگار گذارده‌اند.

کلید واژه‌ها: حافظ، سبک هندی، طنز، شوخ طبعی، ریا

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۱۸

neidaf38@yahoo.com

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول:

مقدمه

حافظ با لطف شوخ طبعی، به سنت‌های ناروا تاخته است. طعنه زدن‌های حافظ به شیخ و زاهد و صوفی ریایی، متلک‌های نیش‌دار و طنزآمیز و زهر آگینی است که رنگ خاصی به لطیفه‌های او می‌دهد. به قول محمد جعفر یاحقی «در شعر حافظ رمز واژه‌هایی است پر معنی که تماماً برخاسته از محیط اجتماعی و سیاسی روزگار او می‌باشد و نخست باید آن‌ها را شناخت». (بدرالدین، ۱۳۷۹: ۱۷)

«یکی از ویژگی‌های قوم ایرانی، شوخ طبعی و طنزپردازی آن است. اگر ملت ایران را «رند» قلمداد کنیم البته به خطا نرفته‌ایم. بیهوده نیست که حافظ نماد و نمونه‌ی اعلای فرهنگ ایرانی به شمار می‌رود. در واقع، حافظ، عصاره‌ی ملت ایران است؛ فرهنگی است به صورت «فرد». رندی و طنز حافظ، در واقع مظهر «طنز» و «رندی» ایرانی است». (عزتی‌پور، ۱۳۷۹: ۲۳)

اوضاع زمانه‌ی حافظ دوران آشوب‌ها، کینه‌توزی‌ها، خیانت‌ها و عیاشی‌های عده‌ای حکمران است که پس از مغولان هر کدام برای خویش حکومت ملوک‌الطوایفی راه انداخته‌اند. از این میان شیخ ابوسعحاق با شعرا و درویش‌مأنوس بود که خود نیز ذوق شاعری داشت.

«شیراز از در دوره‌ای که حافظ زندگی می‌کرد وضع سیاسی آرام و ثابتی نداشت». (صفا، ۱۳۷۸: ۱۰۶۶)

دوران امیر مبارزالدین محمد، بازار تزویر و ریا گرم و کالای علم و ادب، شعر و شاعر دست خوش بی‌توجهی حاکمان می‌گردید. خواجه چون خوی ملایم و طبع بلند خویش را با دربار و درباریان امیر مبارزالدین سازگار نمی‌دید، در مقابل سختگیری‌های مبارز تاب نمی‌آورد و سخت، آن‌ها را به باد انتقاد می‌گرفت.

شاه شجاع نیز تظاهر به دینداری او مورد تکفیر حافظ بود. اما سپس از در دوستی با او در آمد.

بسیاری از مضامینی که در اشعار این شاعر بلند پایه قرن هشتم به طعنه و طنزآمیز بیان شده در اشعار شاعران سرآمد سبک هندی آمده است. «سخن حافظ ... همراه با مضامین زیبا

و باریک شاعرانه و عواطفی است که گاه حدّت دارد و این حدّت و تیزی در ریشخندها و انتقادهای او بسیار آشکار است». (صفا: ۱۳۷۸: ۱۰۷۳)

این تشابه هم در مضمون و محتواست و هم گاه در الفاظ و نشان می‌دهد که اغلب شاعران دوره صفوی در شیوه‌ی طنز پردازی مقلد حافظ هستند. «اگر در طنز چیزی از جوهر شعریت و ادبیت چاشنی زده شده باشد با طنز ادبی روبرو خواهیم بود، طنزهای حافظ از این نوع است». (انوری، ۱۳۸۳: ۶۹)

«کلام حافظ به انواع و اقسام شگردها آراسته شده است. یکی طنز است؛ طنز خیلی خاص، پنهانی، زیر زمینی و آرام که حرکت می‌کند. در سراسر ابیات، این مرد، هیچ نکته‌ای را بی یک رشحه‌ی طنز بیان نمی‌کند». (اسلامی ندوشن: ۱۳۸۸: ۱۹۱)

و در این دوران مانند همه‌ی دوره‌های شعر فارسی هجو و هزل و طنز رواج داشته است. اما طنز این دوره فاقد نیروی دوران مشروطیت است سخن از سیاستمداران در شعر گفته نمی‌شود. و این مطلب با تعصب حاکم بر دوران صفویه قابل توجیه است. غلامحسین یوسفی در چشمه روشن می‌گوید: «این بیت حافظ حکیمانه و هنرمندانه است: حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست / باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

مصراع دوم بیان اندیشه‌ای خیّامی است. اغتنام فرصت که مظهر آن طلب باده است و ظاهراً با خستگی توان فرسای ناشی از فضای کارگاه تلاش حیات بی‌تناسب نیست و نیز خوارانگاشتن اسباب جهان، یعنی همه چیز متّعلق به دنیا، آیا ممکن است محیط زندگانی آن عصر نیز که در دل امثال وی رنج و درد می‌انباشته او را به این اندیشه‌ها کشانده باشد؟» (یوسفی، ۱۳۸۳: ۲۶۱)

لبه تیز طنز این دوره بیشتر متوجّه پیشوایان دینی نالایق، مدعیان پارسایی و صوفیان خود بین است؛ گاه با لحن تند و گزنده هجو و گاهی حتّی به زبان هزل آنان را به بازی گرفته‌اند و معایب آنان را گوشزد نموده‌اند. از این جهت دوران حافظ با تعصبات حاکم و اجرائیات محتسب ریا کار با دوره صفوی شباهت بسیار زیادی دارد. «شاعر شیراز برای آن که به زهد و طاعات ریاکارانه شیخان نیشخند بزند از خانقاه آن‌ها روی بر می‌تافت و به پیر خرابات پناه می‌برد». (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۶۵)

در این مقاله سعی شده است که شعر سرآمدان سبک هندی از دریچه‌ی طنز مورد واکاوی قرار گیرد، و وجوه تشابه و تمایز با اشعار طنزآمیز حافظ با ملاحظه بررسی شود. به این منظور دیوان‌های شعر صائب، بیدل، نظیری، کلیم و طالب از این جهات بررسی شده و به منظور رعایت ایجاز و عدم اطاله‌ی کلام، شواهد برجسته در مقاله آورده شده است.

طنز

طنز در لغت هر چیز نیکو، گفتاری نرم، کلامی مختصر و در غایت حسن و خوبی است. در برخی موارد ممکن است تبسمی و یا زهرخندی ایجاد کند و معمولاً حاوی معانی انتقادی و انتباهی است.

«قدمای ما با آنکه معنی طنز و فکاهه را می‌دانسته‌اند از آن‌ها به عنوان شکل‌های ادبی نام نبرده‌اند. آن‌ها مضاحک را در دو شکل هجو و هزل تعریف کرده‌اند». (اصلاحی، ۱۳۸۴: ۱)

بنابراین طنز می‌تواند در قالب‌های مختلف ادبی چه نظم و چه نثر وارد شود هم چنان که در دوره‌ی مشروطیت در قالب‌های مختلف شعری و در روزنامه‌ها و مجلات چه به صورت اشعار عامیانه و چه به صورت حکایت‌های نثر ساده و روان آمده است. همچنین در اشعار سبک هندی طنز در در اغلب قالب‌های شعری آمده است.

بر خلاف هجو که هدفش خرد کردن شخصیت افراد است. «در جوهر طنز نوعی شرم و تملک نفس و احترام و شرف انسانی نهفته است که به مسائل خاص انسانی تا حد تقدس ارزش می‌نهد، ولی در مقابل، در سخن هزل، نوعی بیان القاکننده‌ی مسخرگی و بی‌ارزش نمودن ارزش‌هاست که بی‌تفاوتی و بی‌حالی و احساس خنثی بودن و مردن در گوینده و شنونده ایجاد می‌کند. بالاخره طنز شیوه‌ای است در ریشخند به هر ناامیدی و عدم قبول ناممکن با آگاهی عارفانه». (طباطبایی اردکانی، ۱۳۷۶: ۱۱۴-۱۱۳)

«هجو واژه‌ای عربی است که معنی سرزنش کردن، دشنام دادن، یاوه گفتن، نکوهیدن و عیب کسی را گفتن می‌دهد ... «هجو» شعری است که در تقابل با «مدح» قرار می‌گیرد و برای مقاصد شخصی به کار می‌رود زبانی گزنده، صریح و گاه توهین‌آمیز دارد» (اصلاحی: ۱۳۸۷: ۲۴۷).

«طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۹)
در شعر، انواع مجاز، کنایه تشبیه، ایهام، استعاره‌های تهکّمیه، تضاد، تناقض، مقابله و نقیضه پردازی می‌تواند ابزار طنز قرار بگیرد. در حالی که می‌تواند مستقیم و بدون کنایه و اشاره هم بیان شود. گفته‌اند: «در شعر و ادب کلاسیک، طنز با هزل و هجو سرمویی فاصله ندارد». (سارتر، ۱۳۶۸: ۷۸)

«هدف طنز اصلاح است و مولف هرچند با این تردید که کار تغییر مرام، عموماً به وقفه افتاده، اقدام به شخم زدن می‌کند ... اما طنز می‌تواند تسکین دهد و بهبود ببخشد». (پلارد، ۱۳۸۱: ۵)

در این جا ابیاتی شاهد مثال آورده شده است که شباهت بسیاری از لحاظ لفظ و معنا با اشعار حافظ دارند. شواهد براساس موضوع طبقه‌بندی و در زیر هر یک ابزار بیان هر طنز و موضوع آن بررسی و نقد شده است.

بیزاری از ریا

به صافی مشربان صحبت گزیدم صاف باید شد بسوزم زهد خشک و خرّقه‌ی تر، پاک برخیزم
(نظیری، ۱۳۷۹: ۲۴۸)

نظیری تناقض پاکی و باده را پیش می‌کشد و با استخدام خرّقه‌تر، و تناقض با کنایه‌ی زهد خشک، سطحی بینی زاهد را به باد تمسخر می‌گیرد. استخدام واژه‌ی صاف، بیت را زیباتر کرده است.

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس
(حافظ، ۱۳۸۸: ۳۶۳)

در این بیت حافظ با آوردن رطل گران و با استخدام واژه گرانان جهان، اهل ریا را گروهی گران‌جان می‌داند که هم صحبتی آنان باعث رنجوری انسان می‌شود. یا در جای دیگر می‌گوید:

جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم یعنی از اهل جهان، پاک دلی بگزینم
(همان: ۴۸۲)

به زیر خرقه نهان باده می‌خورد صوفی حکیم و عارف و زاهد همه از این دستند
(نظیری: ۹۱)

در زمانه ای که زاهد و حکیم از ارزش زیادی در نظر سیاست برخوردارند بیان آشکار و
لحن تند نظیری بی پرواست.

بی خبرند زاهدان نقش بخوان ولا نقل مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف
(حافظ: ۴۰۰)

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد
(همان: ۲۲۹)

زکوی میکده دوشش به دوش می‌بردند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
(همان: ۳۸۳)

بیان حافظ آشکارا و تند، زاهد و محتسب و امام شهر را متهم به باده نوشی و ریاکاری
می‌کند. اما همین بیان با تناسب‌های زیبا و جناس‌های خوش آهنگ بسیار زیباتر بیان شده
است.

تقابل زهد و باده نوشی

ز روزه خشکی زاهد فزوده می باید برای دفع یبوست دو جام مالمال
(کلیم، ۱۳۷۵: ۱۹)

زهد ریایی پارسایان با زبان شطح زننده بیان شده است. کلیم از روزه ریایی زاهد را
ملامت می‌کند و در زمانه‌ای که باده خواری ظاهر، جرمی بزرگ است از جام می سخن
می‌گوید، سخنی بی پرواست.

صوفی گلی بچین مرقع به خار بخش این زهد خشک را به می خوشگوار بخش
(حافظ: ۳۷۲)

تقابل بین خشکی در معنی کنایی با تری می، آوردن ایهام تضاد زیبای حافظ قابل توجه است.

از ریاضت زردرو مانند زاهد من نیستم کاب تخمیر وجود من به زیرگاه نیست
(کلیم: ۲۷۳)

در ابتدا مدح زاهد به خاطر می آید اما در مصرع دوم، ذم زاهد است و او را آب زیرگاه و تزویرکار می داند.

تو دامن زهدنه و ما باده نه ایم از صحبت ما این همه پرهیز چرا؟
(طالب آملی، ۱۳۴۶: ۹۰۰)

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم یا جام باده یا قصه کوتاه
(حافظ: ۵۶۸)

عمامه ی تزویر به رهن خم می کن ای شیخ که در صومعه بی برگ و نوایی
(کلیم: ۹۶)

در این بیت مسأله‌ای شرعی به بیان طنزآلود گفته شده و عمامه‌ی زاهد و شیخ نشانه‌ی ریا شمرده شده است.

می خور که صد گناه زاغیاری در حجاب بهتر زطاعتی که به روی و ریا کنند
(حافظ: ۲۶۵)

فلسفی

ما چون زخرابات جهان پاک برآییم؟ آلوده برون رفت زجنت، پدر ما
(حزین، ۱۳۷۸: ۷۰)

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم
(حافظ: ۴۶۱)

نه من از پرده ی تقوی به در افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
(همان: ۱۱۲)

هست با تن پروران صائب فلک را لطف بیش پنجه‌ی قصاب بر خود بالذ از پهلوی چرب
(صائب: ۱۳۷۸، ج ۱، ۴۳۶)

حیرتی دارم که گردون چون به دانایان بد است او که نتواند میان نیک و بد تمیز کرد
(کلیم: ۳۵۷)

قانون گُردباد بود روزگار را جز خار و خس زمانه به بالا نمی‌برد
(همان: ۳۵۲)

شکایت از روزگار که با دانایان بد است و جان بخشی روزگار که تمیز نیک و بد ندارد
مایه نقش بستن طنز کلیم شده است. ایهام و جناس و تلمیح در دو بیت بالا از حافظ قابل
توجه است.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
(حافظ: ۳۶۴)

همچو مرغان آشیان گم کرده ام از جستجو در میان خلق می‌گردم که یابم آدمی
(کلیم: ۵۵۸)

زمانه پر از شید و سالوس، کلیم را واداشته با طنزی فلسفی مستقیم، عقیده‌ی خود را
بیان کند، همان طور که حافظ می‌گوید:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی
(حافظ: ۶۴۰)

خشک اندیشی

زاهدان حاشا که در خُلد برین یابند بار چون عصا این خشک مغزان باب آتش خانه‌اند
(بیدل، ۱۳۸۹، ج ۱، ۵۰۸)

در این بیت می‌بینیم خشک اندیشی و دوری از عشق و معرفت زاهد با کنایه‌ی خشک مغزی بیان شده شاعر می‌گوید که آنان به بهشت راه نمی‌یابند و همزم جهنم هستند. بیان عصا و خشکی و تضاد خلد برین و آتش خانه، زیبایی بیت را دو چندان کرده است.

زاهدا ساغر می‌کوثر شادابی‌هاست چون عصا چند توان بود زسر تا پا خشک
(همان، ج ۲-۱: ۱۹۰)

زاهد خشک ز درد طلب آگاه نبود ورنه تسبیح خود از آبله‌ی پا می‌کرد
(صائب، ج ۴: ۱۶۲۹)

زاهد اگر به عشق ندارد سری چه باک خورشید پیش شب پره طبعان به نیم جو
(حزین: ۴۰۹)

بیدل با لحنی بی‌پروا و هجوآمیز، ساغر می‌را کوثر شادابی می‌خواند و زاهد را چون عصایی خشک، تشبیهات بیت قابل توجه است. صائب نیز، زاهد را از درد عشق و معرفت بی‌خبر می‌داند.

آثار سخا زاهل تزویر مخواه بوی عنبر زطینت سیمر مخواه
(حافظ: ۲۱۹)

از زاهد خشک رمز عرفان مطلب بینایی از آینه‌ی تصویر مخواه
(بیدل، ج ۲: ۵۶۴)

استفاده از واژه آینه در وجوه مختلف هنر بیدل است و در این جا زاهد را تصویر آینه می‌داند و حافظ آن را نقش دیوار می‌پندارد.

به مستوران مگو اسرار مستی حدیث جان مگو با نقش دیوار
(حافظ: ۳۳۲)

شطح و طامات

به می‌از لوث زهد خشک، حزین دلق آلوده شستشو کـردم
(حزین، ۱۳۷۸: ۳۶۳)

تناقض‌های طامات گونه یادآور ابیاتی از حافظ است. برای نمونه:

شست و شویی کن و آنکه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
(حافظ: ۵۷۵)

خدای را به می‌ام شستشوی خرقه کنید که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع
(همان: ۳۹۵)

به زهد خشک زاهد بر نمی‌آید زخود بینی که نبود جوهر از خود بریدن تیغ چوبین را
(صائب، ۱۳۸۷، ج ۱، ۲۱۴)

زاهد از خشکی، سراب وادی بی حوصلگی است طعنه‌ها دارد به دریا هم که دامانش تراست
(کلیم، ۱۳۷۵: ۷۷)

پای چوبین سخت بی تمکین بود؛ نداشتن بینش و معرفت کافی زاهدان و با کنایه، زهد خشک خوانده شده و زاهد خودبین تیغ چوبینی نامیده شده که قدرت از خود بریدن و ترک ماسوی‌الله را ندارد تمثیل تیغ و بریدن با استخدام کلمه بریدن از خود برای انسان و بریدن چوب ظرافتی به بیت بخشیده است.

شود ز آب وضو تازه داغ‌های ریا مگر شراب، نمازی کند ردای مرا
(صائب، ج ۱: ۳۰۸)

صائب در این جا هم بر اساس تناقض‌گویی و تقابل آب وضو و شراب برخی از اهل شریعت را متهم به ریا می‌شمارد.

زیاست این کمند برای شکار خلق زاهد مکن دراز برای خدا نماز
(همان، ج ۵: ۲۳۲۱)

استعاره کمند برای شکار خلق در واقع فریب خلق و به این منظور است که برای خود موقعیتی کسب کنند و در این میان آنچه فنا می‌شود آداب و اخلاق شرعی و انسانی است. طنز مستقیم و صریح در مصرع دوم بیان شده است.

عارفان زهد لب‌اسی به جوی نستانند برو ای شیخ، به ما پاکی دامان مفروش
(صائب: ۲۴۰۳)

مانند بیت قبل صائب، گزنده به زاهدان می‌تازد و آنان را متهم به زهد ظاهری می‌نماید؛
و در مصرع دوم با زبان روشن "برو ای شیخ" او را به تمسخر می‌گیرد. این بیت صائب
مانند لفظ خطابی حافظ و ایراد گرفتن او بر شیخ و زاهد است.

ریا و تظاهر

شیخ از مسواک، دندان طمع را تیز کرد سبحه را هم بهر تخم شید دست آویز کرد
(کلیم، ۱۳۷۵: ۳۵۶)

سبحه را در دست زاهد چون سپند آرام نیست تا دم گرم که محراب دعا را گرم کرد؟
(صائب، ج ۳: ۱۱۶۸)

تسبیح یکی از ظواهر زاهد است و در اشعار این دوره بارها به تمسخر گرفته شده است.
زاهد ناروا و ناشایست نمی‌تواند دل پاک و صافی برای دعا و نجوا کردن با خدا داشته
باشد.

زاهد و عجب و نماز من و مستی و نیاز تا تو را خود زمین با که عنایت باشد
(حافظ: ۲۱۴)

تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همّت اوست
(همان: ۷۹)

جهل

وعظ مردم غفلت ما را قوی سرمایه کرد خواب ما افسانه فهمید آن همه تعبیر را
(صائب، ج ۱: ۲۶)

بیدل خود به جای واعظ سخن می‌گوید و به غفلت و بی‌دانشی خود اقرار می‌کند و با لفظ خواب و افسانه و غفلت قوی سرمایه، لحن نرم و کنایه آمیزی به کار می‌برد.

طفلی چه ممکن است رود از مزاج شیخ هـر چند مو سفید کند پیرزاده است
(بیدل، ج: ۱: ۱۸۵۰)

بیدل، شیخ را نادان شمرده شده که هرگز با گذر زمان هم جهل از او بیرون نمی‌رود و راه معرفت را نمی‌یابد. لحن بیان مستقیم و تمسخرآمیز است.

مارا بـه رندی افسانه کرده‌اند پیران جاهل، شیخان گمراه
(حافظ: ۵۶۷)

ما در حرم و دیر نماند آنچه ندیدیم زاهد تو چه دیدی درو دیوار و دگر هیچ
(طالب، ۱۳۴۶: ۳۹۶)

زاهد بی‌ذوق و بی‌معرفت را با ابزار تمثیل، تصویر روی دیوار می‌داند.

هست امید که نومید زغفران نشویم ما که با هدیه‌ی مقبول گناه آمده‌ایم
(صائب، ج: ۵: ۲۷۴۵)

غفور بودن صفت الهی است و تقابل هدیه مقبول با گناه، سازنده طنز این بیت است که به طرز پنهان گفته شده است، سخن حافظ را به خاطر می‌آورد:

هاتفی از گوشه میخانه، دوش گفت ببخشند گنه، می بنوش
(حافظ: ۳۸۴)

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناه‌کارانند
(همان: ۲۶۴)

"خداشناس" استعاره تهکمیه و استهزائیه دارد.

تناقض‌های شطح آمیز

صبح عید است در می‌کده‌ها بگشایید همه را طاعت سی روزه قضا می‌باید
(حزین: ۲۸۴)

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد
(حافظ: ۲۲۱)

تناقض گویی‌های بی‌باکانه حافظ در حزین تأثیر گذاشته است.

به شرع زهد، حق خدمت شایسته ای دارم که رهن باده کردم خرقة های پارسایان را
(حزین: ۸۷)

حزین خود را صاحب حق خدمت‌های شایسته خوانده است که خرقة‌های پارسایان در
گرو باده داده است. و مسأله‌ی خلاف شرع خدمت شایسته شمرده شده و حافظ می‌گوید:
مدام خرقة‌ی حافظ به باده در گرو است مگر زخاک خرابات بود فطرت او
(حافظ: ۵۵۱)

من این مرقع رنگین چو گل بخوادم سوخت که پیر باده فروشش به جرعه‌ای نخرید
(همان: ۳۲۳)

«این مصرع اول را دو گونه خوانده‌اند در یک قرائت «چوگل» را متعلق به مرقع و
وصف آن دانسته‌اند و در قرائت دیگر آن را متعلق به سوختن انگاشته‌اند و گل را یک نوع
سوخت در نظر گرفته‌اند و در اینکه سوختن گل چه چیزی است به تکلف افتاده‌اند اما
درست، قرائت اول است و معنای بیت این است: من این خرقة وصله به وصله را که آثار و
نشانه‌های می‌سرخ بر آن مانند گل سرخ پیداست برای رفع ریا و از روی خشمی که از بی
حاصلی‌اش دارم خواهم سوزاند زیرا پیر باده فروش حاضر نشد آن را به یک جرعه باده از
من بخرد» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۸۰۹).

می‌کساد آمده، محراب نشینان، ترسم در دکانچه‌ی تزویر و ریا بگشایند
(حزین: ۲۴۸)

تقلیدی از بیت حافظ است با استفاده از همان مضمون و کلمات.

در میخانه بیستند خدایا میسند که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند
(حافظ: ۲۷۴)

زعلم و زهد و ورع بوی شید می‌آید کجاست باده که از خود بشویم این اوصاف
(نظیری: ۲۱۸)

تقابل باده با علم فقه و پرهیزگاری، تناقضی دینی ایجاد کرده است که در اشعار این
دوره به چشم می‌خورد.

اگر به باده‌ی مشکین دلم کشد شاید که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید
(حافظ: ۳۱۱)

شب عید است می‌باید در میخانه وا کردن به می خشکی زهد روزه داران را دوا کردن
(کلیم: ۵۲۴)

شق کزو پخته شود هر خامی گر چه ماه رمضان است بیاور جامی
(حافظ: ۶۳۵)

حساب دین و دل از ما به حشر اگر طلبند بهانه‌ای چوسرزلف یار در دست است
(صائب، ج ۲، ۸۲۱)

به بازی گرفتن بازخواست قیامت، طنز صائب را ایجاد کرده است. در ضمن صائب
کنایه‌ای دارد به زهد پارسایان که در روز بازخواست صرفه‌ای نبرند.

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر اگر طلبند بهانه‌ای چو سرزلف یار در دست است
(حافظ: ۳۶۰)

زدرس و بحث چو کیفیتی نیافت به جا بوده کتاب داده اگر شیخ شهر و باده خریده
(کلیم: ۲۳۵)

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار بانگ چنگ و بریط و آواز نی کنم
(حافظ: ۴۷۶)

مفهوم دو بیت نزدیک است حافظ همه حاصل زهد و علم فقه را با جام باده عوض
می‌کند.

فصل گل ارباب تقوی را زمستی چاره نیست توبه موج باده خواهد گشت یا خواهد شکست
(بیدل، ج: ۱، ۲۵۶)

بنا بر قولی که حافظ صد بار توبه کرده است و دیگر نمی‌کند.

در بهار از باده گلگون گذشتن مشکل است واعظ از ما بگذران تا موسم گل بگذرد
(صائب: ج: ۳، ۱۱۵۳)

در بهاران هیچ عاقل توبه از مستی کند؟ صائب این اندیشه‌های ناصواب از بهر چیست؟
(صائب، ج: ۲، ۶۲۰)

تو به نتوان کرد از می تا شراب ناب هست از تیمم دست باید شست هر جا آب هست
(همان: ۶۱۹)

شطح‌های عارفانه تناقض گونه حافظ بر صائب تأثیر گذاشته است.

من و انکار شراب، این چه حکایت باشد غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد
(حافظ: ۲۱۴)

تاری ز زلف آن صنم در گردن ایمان فکن ای شیخ تا پیدا کنی سررشته‌ی گم کرده را
(کلیم: ۲۳۶)

شیخ و زاهد سردرگم معرفی شده‌اند و داروی رفع سرگردانی آنان تار زلف صنم است؛
نفوذ افکار خیامی و حافظ گونه در این گونه ابیات غیرقابل انکار است تناسب سررشته و
تار و استعاره بالکنایه «گردن ایمان» طنز بیت را ساخته است.

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید من اگر مهرنگاری بگزینم چه شود؟
(حافظ: ۳۰۹)

حافظ کنایه‌ای به واعظ شهر دارد که طبعاً در خطاکاری‌ها و ستم‌های حاکم شریک است
حافظ مهرنگاری برمی‌گزیند و کلیم تاری از زلف معشوق را هر دو شیخ و واعظ را متهم به
گمراهی می‌کند.

دیدم به بزم باده، سرافکننده زاهدی محراب دیده، ساخته ناپاک شیشه را
 دزدی است دست بسته، مبادا نهان کند در آستین خرقه‌ی ناپاک، شیشه را
 (حزین: ۸۲)

با زبانی تند و صریح، زاهد سرافکننده را به دزدی تشبیه می‌کند که خرقه‌ی ناپاک دارد و شیشه‌ی شراب را می‌دزدد و نیز طنزی تند دارد که زاهد محراب دیده شیشه شراب را ناپاک می‌کند؛ این نوع طنزهای تند در این دوران بسیار دیده می‌شود.

به زیر دلق مملّع کمندها دارند دراز دستی این کوتاه آستینان بین
 (حافظ: ۵۴۸)

کنایه دراز دستی و کوتاه آستینی برای صوفیان، زیبایی طنز حافظ را بیشتر آشکار می‌کند.

زمیوه های بهشتی چه ذوق دریا بید هر آنکه سیب زنخدان شاهدهی نگزید
 (حافظ: ۳۲۲)

«طنز زیبایی دارد می‌گوید بهشت، نصیب خشکه مقدّسان وزهد فروشان نیست واینان حتّی اگر به بهشت واصل و به خوردن میوه‌های بهشتی نایل شوند، ذوق و زیبایی آن را ادراک نخواهند کرد». (خرم‌شاهی، ۱۳۷۲: ۸۰۸)

از محتسب بترس که این فتنه زاده را چون وارسند دختر رز خاله می شود
 (بیدل، ج ۱: ۴۳۰)

مجلس می شیشه و پیمان‌های بسیار داشت هیچ کس چون محتسب مستانه نشکست و نریخت
 (همان: ۱۹۱)

اشاره بیدل به محتسب زمانه است که نهی از منکر و اجرای حدود شرعی به امر او انجام می‌شود او خود نیز شراب‌خواره و فاسد است؛ استعاره دختر رز برای شراب و خاله بودن محتسب، با می‌نشان صمیمیت بسیار او با شراب است. به قول حافظ محتسب تیز

است اما بیان بیدل در این جا همچون رفتار محتسب تیز است محتسب مست می است و
پیمانان می شکنند

«با محتسبم عیب مگویند که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است»

(حافظ: ۶۶)

بدخلقی برخی زهاد

بوی عبوس عارف شهرم دماغ سوخت خدام بیار مجمر و فکر سپند کن

(نظیری: ۲۶۶)

نظیری عارف شهر را در واقع غیرعارف و انسانی عبوس و گران جان می داند؛ زبان

نظیری صریح و کوبنده است و از ابزار تهکم و حسامیزی بسیار خوب بهره برده است.

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید حلقه‌ی دردی کشان خوش خویم

(حافظ: ۵۱۶)

اجتماعی

باده لعلی نهان در سنگ اگر گردد رواست در چنین عهدی که آدم خون آدم می خورد

(صائب، ج ۳: ۱۱۸۰)

انتقادی اجتماعی واضح است که صائب، روزگار خود را طوری توصیف می کند که

گمراهان و منحرفان، انسانیت را از خاطر برده‌اند. کنایه‌ای تقریباً آشکار است از این که در

زمانه‌ی شاعر، تعصب حاکم است و شاعر را دل آزردن نموده است.

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش

گفتا نگفتنی است سخن گر چه مجرمی درکش زبان و پرده نگه دار و می بنوش

(حافظ: ۳۸۶)

تقابل عشق و زهد

زاهد از طاعت به راز عشق محرم کی شود؟ من گرفتم شد ملک ابلیس، آدم کی شود؟
(صائب، ج ۳: ۱۳۱۰)

با تمثیلی تند زاهد را انسان نمی‌شمارد و مثل شیطان می‌داند که اگر چه از جن بودن به تکامل ملک بودن رسیده اما هرگز آدم نمی‌شود و زاهد از بینش عرفانی برخوردار نمی‌گردد زبان صائب به طور معمول در بیان طنزها زنده نیست اما گاهی برخی صفات پارسایان او را به زبانی تند وامی‌دارد.

زاهد خام که انکار می و جـام کند پخته گردد چو نظر برمی خام اندازد
(حافظ: ۲۰۳)

یا رب آن زاهد خود بین که بجز عیب ندید دود آهیش در آینه ی ادراک انداز
(همان: ۳۵۷)

آدم شدن به معنی پخته گردیدن در بیت حافظ آمده و استخدام واژه پخته و تضاد بین خام و پخته ابزار زیبایی بیان حافظ است. حافظ مستقیماً به زاهد می‌گوید که عبادت‌های ریاکارانه تو کاری از پیش نمی‌برد. در بیت دوم «حافظ می‌خواهد بگوید، زاهد، خود، نفس عیب است، ذات عیب است، نه این که دارای عیب باشد؛ خود بین است و بجز عیب نمی‌بیند؛ خودش را می‌بیند که عیب است یا عیب را می‌بیند که خود اوست». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۰۵)

«خدایا آن زاهد خودبین، خلاصه، عیب بین است نه هنر بین پس حالا که این طور است به آینه‌ی ادراک این زاهد خود بین آهی بینداز، یعنی آینه‌ی ادراکش را با دود آهی که از آتش عشق و محبت عشاق بلند می‌شود تیره و تار کن تا همان طور که هنر بین نیست عیب بین هم نباشد». (سودی بسوی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۵۶۶)

حدیث عشق نگیرد به زاهدان هرگز زبوی گل نشود جغد شادمان هرگز
(صائب، ج ۵: ۲۳۱۶)

تأثیر نداشتن حدیث عشق بر زاهد با تمثیل مصرع دوم به طنزی تند بدل شده است؛ جغد هرگز از بوی گل شادمان نمی‌شود و گلستان عشق لایق زاهد جغدگونه نیست. مطلب دیگری که به ذهن می‌آید جغد در منطق الطیر عطار نماد انسان‌هایی است که در جمع‌آوری مال حرص دارند. حافظ همان مضمون را می‌گوید:

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد، جای پیغام سروش
(حافظ: ۳۸۷)

نتیجه‌گیری

ادب فارسی پر از بوستان شعر است. غنی از زمینه‌های فرهنگی و انتقادات و طنزهای پنهان و آشکار در مورد اوضاع زمانه شاعران و نویسندگان است. بیان حافظ در این انتقادات و طعنه‌ها پاکیزه و متین است و به زبان هجو نپرداخته است بجز در دو مورد که می‌گوید:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد پیاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف
(حافظ: ۴۰۰)

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
(همان: ۳۲۷)

اما در مقایسه، اشعار سبک هندی گاه با لفظ‌های رکیک و هجوهای زننده همین مفاهیم را گفته‌اند و در بسیاری موارد لحن و زبان آنان هجوآمیز است اما طعنه‌های حافظ تند و زننده است و از بازگو کردن معایب مدعیان پارسایی و عرفان پروایی ندارد. پس از بررسی طنزهای موجود در دیوان حافظ و دیوان‌های شاعران سرآمد سبک هندی معاصر با دوره صفویه به مشابهاً بسیاری بر می‌خوریم که نشان می‌دهد وضع اجتماعی و سیاسی دوران چقدر بر ذهن و زبان حافظ و شاعران سبک هندی از جمله صائب، بیدل، کلیم، نظیری و طالب تأثیر گذاشته است. در زبان و طنز و شوخ طبعی حافظ با بزرگان سبک هندی شباهت‌های زیادی یافت می‌شود. از جهت این که دوران حافظ با دوران صفوی از جهت حاکمیت مذهبی و اجرای تعصبات مذهبی مشابهت دارد.

منابع و مأخذ

۱. آملی، طالب، (بی - تا)، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح و تحشیه شهاب طاهری، تهران: سنایی.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۸)، چهار سخنگوی وجدان ایران، تهران: قطره، چ پنجم.
۳. اصلانی، محمد، (۱۳۸۷)، فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، تهران: کاروان، چ دوم.
۴. انوری، حسن، (۱۳۸۳)، صدای سخن عشق، تهران: سخن، چ نهم.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۷)، از کوچه‌ی رندان، تهران: سخن، چ هجدهم.
۶. بدرالدین، حسین، (۱۳۷۹)، راز موفقیت حافظ، تهران: مهتاب.
۷. پلارد، آرتور، (۱۳۷۸)، طنز، ترجمه سعید سعید پور، تهران: نشر مرکز.
۸. تبریزی، صائب، (۱۳۸۷)، دیوان شامل ۶ جلد، تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.
۹. حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۸)، دیوان غزلیات، توضیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه. چ چهل و ششم.
۱۰. خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۲)، حافظ‌نامه، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، چ نهم.
۱۱. دهلوی، بیدل، (۱۳۷۶)، دیوان شامل ۵ جلد، تصحیح خال محمد خسته و خلل‌الله خلیلی به کوشش بهمن خلیفه بنا روانی، تهران: طلایه.
۱۲. سودی بسنوی، محمد، (۱۳۶۶)، شرح سودی بر حافظ، ترجمه عصمت ستارزاده، ج ۳، تهران: زرین، چ پنجم.
۱۳. عزتی پور، احمد، (۱۳۷۹)، «طرحی از تاریخ طنز ایران»، مجله آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۵۶، سال پانزدهم.
۱۴. شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۷۱)، شاعر آینه‌ها، تهران: امیرکبیر.
۱۵. _____، (۱۳۷۶)، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران: اختران.
۱۶. _____، (۱۳۸۴)، «طنز حافظ»، مجله حافظ، ش ۱۹.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲ و ۳، تهران: فردوس، چ چهاردهم.
۱۸. صلاحی، عمران و اسدی پور، بیژن، (۱۳۸۴)، طنز آوران امروز ایران، تهران: مروارید، چ هشتم.
۱۹. لاهیجی، حزین، (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، تهران: سایه.
۲۰. نظیری نیشابوری، محمد حسین، (۱۳۷۹)، دیوان، تصحیح محمد رضا طاهری، تهران: رهام.
۲۱. همدانی، کلیم، (۱۳۷۵)، دیوان اشعار، تصحیح محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۲. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۳)، چشمه روشن، تهران: علمی، چ دهم.